

# القاب پادشاهی در ایران

بقلم: دکتر عبدالسلام عبدالعزیز فهمی  
ترجمه: احمد محمدی، معاون دانشکده هنرهای دراماتیک

است طبقه دوم پادشاهان ایرانی بنام کیانیان نامیده میشدند و اولین آنها «قیاد» بوده است.

کلمه «کی» در اوستا به گروهی از امیران و رؤسای قبایلی که با زردشت پیغمبر معاصر بودند، گفته میشد. این امیران حامی زردشت بودند و برای اشاعه دین او در میان اقوام شرقی ایران قدیم جنگها کردند. از پادشاهانی که بلقب «کی» خوانده میشدند باید «کیقباد» و «کیکاووس» و «کیخسرو» را نام برد. بنابراین لقب «کی» از نخستین القاب پادشاهی ایران بشمار می رود.

خاندان کیانی وجود خارجی نداشت بلکه آنچه درباره آنها آمده از طریق اساطیر فارسی و داستانهای ملی ایران بوده است. لیکن در دوره هخامنشی (۵۵۹ - ۳۲۰ ق. م) که آثار آنان برجای مانده و زبان پارسی باستان، یعنی زبان متداول در دیار فارس، قدیمترین زبان فارسی ایران در زمان این پادشاهان بشمار میرفته است، به نخستین واژه‌ای که باز میخوریم کلمه «خشایثی» (Xshayathya) بمعنی پادشاه می‌باشد. این کلمه لقب پادشاهان این سلسله بوده است و از زمان کورش کبیر (۵۵۹-۵۰۲ ق. م) تا دوره اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق. م) بکار میرفته. با تطور زبان و طبق قاعده تبدیل حروف حرف اول این واژه (خ) حذف شده و حرف (ت) به (ه) بدل گردیده و هر دو حرف (یاء) آن نیز حذف شده و در دو زبان پیاپی پهلوی و فارسی دری به کلمه «شاه» مبدل گشته است.

تذکر این مطلب ضروری است که لقب «شاه» بطور کلی

پادشاهی در ایران مقدس است، و ملت ایران به سنتی که از نیاکان خویش بمیراث برده‌اند حرمت و منزلتی چشم گیر برای پادشاه خود قائلند، هنوز هم در ایران جدید پادشاه را بدیده‌ای خاص که مشحون از تقدیر و بزرگداشت قلبی است می‌نگرند، تا آنجا که تقدس او در میان توده ملت بحد تقدس فرشتگان و پاکان میرسد. دیری است که در ایران پادشاه خادم ملت و راعی و مدافع او و راهبر سپاه خویش بسوی پیروزی است.

پادشاهی در ایران قصه‌ای شگفت‌انگیز است و شناختن آن برای ماضوری بنظر میرسد. زیرا این قصه ما را به ملتی صدیق پیوند میدهد و به روابط استوار و پایدار فرهنگی و دینی و لغوی آن ملت مرتبط می‌سازد و ما را با آنها در روبرو شدن علیه سیطره جهانی و احتکار بین‌المللی پیوند میدهد. کم‌اند آنها که به این امر وقوف دارند مگر فرزندان این ملک و فرزندان ملک ما.

نخستین بار در کتاب اوستا با لقب «کی» که از القاب پادشاهی ایران است آشنا می‌شویم. اوستا مجموعه‌ایست از کتب دینی که بزبانی خاص بنام زبان اوستائی تدوین شده است و متون مقدس دیانت زردشتی را تشکیل میدهد. دانشمندان ایران‌شناس نظر میدهند که زبان اوستائی در حدود قرنهای ششم و هفتم قبل از میلاد مسیح رایج بوده است، بنابراین لقب «کی» از زمانهای پیش از بیست و شش قرن در ایران شناخته شده است و چنانکه در متون باقیمانده از دوره ساسانی (۲۲۶ - ۶۵۶ میلادی) آمده

برهه پادشاه یا امیر یکی از نواحی ایران اطلاق میشده است و احياناً حکام ولایات غیر ایرانی که قهراً تابع شاهنشاهی ایران گردیده بودند باین لقب نامیده میشدند .

در همین هنگام کلمه دیگری با لفظ «خشایشی خشایشنام» بعنوان لقب پادشاهان ایران در زبان پارسی باستان استعمال میشد و در زبان فارسی امروزی «شاهنشاه» شده است . زیرا در ایران باستان شاهان فراوانی یافته میشدند که مطیع امر و منقاد سیطره پادشاه بزرگ که شاهنشاه خوانده میشد بوده اند . در متون اوستائی نیز بکلمه «خشثت» (Xshata) بمعنی حاکم و سلطان و پادشاه میرسیم ، اصل این کلمه «خشی» و با کلمه «خشایشی» هم‌ریشه بوده است ، این واژه علاوه بر معنای اصلی خود (پادشاه) بمعنی روشنائی نیز آمده است و واژه «شید» در ترکیبهای چون «خورشید» و «جمشید» و «مهشید» از آن مشتق شده است .

در همین متون اوستائی کلمه دیگری بشکل «خشثر» (Xshathra) یافته می‌شود . این لفظ در زبان پهلوی بصورت «شتر» آمده و در فارسی نوین «شهر» شده است و معنی سلطنت و حکومت و قدرت و ریاست را میرساند و واژه «خشثری» (Xshathri) از آن مشتق شده و بصورت مؤنث کلمه قبلی است ، یعنی ملکه و همسر پادشاه یا فرمانروا . واژه «خشثر» اشتقاق دیگری بشکل «خشثریا» (Xshathrya) دارد به معنی پادشاهی و همچنین واژه دیگری بصورت «خشایا» (Xshâya) از همین ریشه و بهمین معنی نیز آمده است .

## القاب پادشاهی در زمان اشکانی و ساسانی

پس از زوال سلسله هخامنشی بدست اسکندر ، دوره رخنه فرهنگ و تمدن یونانی در ایران آغاز شده در القاب شاهان این دوره نیز تحولی بزرگ روی داده است ، نخستین واژه‌ای که از زبان یونانی بفارسی راه یافت ترکیب «بازیلیوس بازیلیون» (Basileus - Basiléon) بمعنی شاهنشاه و ترجمه تحت‌اللفظی همان کلمه است ، که در دوره سلوکی یعنی جانشینان مستقیم اسکندر بکار میرفت . سپس واژه یونانی دیگری در دوره اشکانی رواج یافت و بر روی بعضی از سکه‌های رایج در دوره فترت میان انقراض سلسله هخامنشی و شروع سلسله اشکانی نقش بست و آن کلمه «تئوس» (Téos) است که در زبان یونانی خدا و اله معنی میدهد و میگویند که ترجمه‌ایست از واژه «خوتای» پهلوی بمعنی شاه .

«تئوپادور» یعنی پسر خدا واژه دیگری است که در دوره اشکانی وارد زبان فارسی شده است و بر روی بعضی از سکه‌های این دوره دیده میشود . این سکه‌ها بی‌شک در زمان سلوکی‌ها که جانشین اسکندر بودند و به نژاد یونانی خود و پیشوائی

اسکندر افتخار می‌کردند زده شده است . و چنانکه کتب تاریخ باستان و مورخان یونانی ذکر کرده‌اند غرور بی‌حد اسکندر موجب شد که نسب خود را به خدایان برساند . مؤسس سلسله سلوکی ، یعنی «سلوکوس نیکاتور» که از سرداران لشکر یونان بود و از مؤسسان امپراطوری مقدونی بشمار میرفت پس از آنکه پادشاهی رسید نام «ژئوس» خدای بزرگ و مقدس و بی‌همتای یونانی را چون لقبی برای خویش اختیار کرد و خود را «ژئوس سلوکوس نیکاتور» نامید .

این القاب در دوره اشکانی نیز که پس از سلوکی‌ها پادشاهی رسیدند در ایران متداول بود اشکانیان هم به مقدونیان تشبه می‌جستند و نه تنها لقبهای یونانی را انتخاب میکردند بلکه گروهی از آنها نسب خود را به مقدونیان میرسانیدند تا در دوران پادشاهی خود کسب احترام و تژادی کرده باشند زیرا در آن وقت هنوز فرهنگ یونانی و تمدن هلنی رواج داشت و شناسائی و تداول این فرهنگ و تشبیه به آن نشانه اصالت شخصی می‌بود .

چون دوره ساسانی فرارسید تحولی آشکار در ایران پدید آمد . ساسانیان عنصر اصیل ایرانی بودند و ایرانی بودن را عزت و افتخار می‌شمردند و بدان تفاخر میکردند ، جمع پراکنده ایرانی را برای زنده کردن روح دینی گرد آوردند تا به نیروی دین ، ملت ایران را تحت رهبری خویش متحد سازند . دیانت زردشتی را دین رسمی ایران اعلام کردند و در نشر آن جهد نمودند تا در کشور ایران مستقر شد . «ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری» در کتاب «عیون الاخبار» گوید که : در یکی از کتب پارسی چنین آمده است که ، اردشیر بابکان بفرزند خویش گفت : ای پسر پادشاهی و دین برادرانند با وجود یکی از دیگری بی‌نیاز نخواهیم شد . دین اساس و پادشاهی نگهبان است . آنچه اساسی ندارد مه‌دوم و آنچه حارس ندارد از میان رفته است . و از این‌روی کلمات «شاه ، پاتیخشاه و شاهنشاه» را که از دوران گذشته زبان پارسی بیادگار مانده بود برگزیدند .

واژه «شاه» مستعمل در دوره ساسانی از اصل «خشایشی» که در دوره هخامنشی بکار میرفت مشتق شده اما دو کلمه «پاتیخشاه» و «پاتیخشای» از اصل «پاتی خشایشا» (Pâti - Xshâyatha) زبان فارسی باستان آمده است و بنا بقواعد تبدیل در تطور زبان فارسی حرف (ث) از این کلمه به (ه) تبدیل شده و بصورت «پاتیخشاه» در آمده است ، گاهی حرف (ه) نیز حذف گردیده و حرف (ی) جای آنرا گرفته و «پاتیخشای» شده است .

این کلمه مرکب است از دو جزء «پاتی» و «خشایشی» جزء اول آن بمعنای حافظ و نگهبان است و جزء دوم آن همانطور که قبلاً گفتیم معنای آشکار بودن ، تابندگی ، و خوب

دیداری را میرساند. از این دو واژه مشتقات فراوانی در زبان پهلوی یافته می‌شود، مثل: «پاتیخشاییه» و «پاتیخشاییه» بمعنی پادشاهی و سلطنت و «پاتیخشان» و «پاتیخشیان» که صورت جمع آن است.

واژه «شاه» نیز همچنانکه در دوره هخامنشیان رواج داشته در عهد اشکانی و ساسانی هم متداول بوده است. هیئت دیگری از این القاب که در دوره ساسانی مورد استعمال داشته و بصورت ترکیب اضافی و با تقدیم مضاف‌الیه بر مضاف آمده و از هزوارش‌های زبان پهلوی بوده کلمه «شاه‌شاهان» است که بشکل سامی آن یعنی «ملکان ملکا» می‌نوشته‌اند و شاه شاهان می‌خوانده‌اند. بنا بر روایت کتب تاریخ دوره اسلامی اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی این لقب را انتخاب کرده است.

«خوتای» (Xvatây) کلمه دیگری است که در زبان پهلوی بمعنای شاه و ملک استعمال می‌شده است. این کلمه از اصل اوستایی «خوتای» آمده یعنی شخصی که بنفس خویش می‌زید و خود را آفریده و از خود شروع کرده است. معادل این کلمه در زبان فارسی نوین و بهمین معنی بصورت «خدا - خدای و خداوند» بکار می‌رود و در زبان پهلوی با واژه «پاتیخشا» بیک معنی است و به صفت عام به امرای کوچک و حکام ولایات اطلاق می‌شود.

در ادب پهلوی از مجموعه کتابهایی که بدست ما رسیده یک یا چند کتاب بعنوان «خوتای نامک» یافته می‌شود و معادل این عنوان در زبان فارسی نوین ترکیب «خدای‌نامه» بمعنی «شاهنامه» نیز آمده است. این کتاب ویا این کتابها که ذیل عنوان «خوتای نامک» نوشته شده است بیش از ده بار بزبان عربی ترجمه گردیده و از آن جمله است «سیره ملوک الفرس» ترجمه «عبدالله بن مقفع» و کتاب «تاریخ ملوک الفرس» که از خزانه مأمون خلیفه عباسی بدست آمده است، و کتاب «سیره ملوک الفرس» ترجمه «زادویه پسر شاهویه اصفهانی» و کتاب «سیره ملوک الفرس» ترجمه یا گرد آورده «هشام بن ابی القاسم اصفهانی» و کتاب «تاریخ ملوک بنی ساسان» تصحیح بهرام پسر مردانشاه.

## القاب پادشاهان ایرانی در دوره اسلامی

دوره اسلامی فرا رسید و ایران یکی از ارکان آن شد. غلبه عنصر عرب بر ایرانیان و ورود آنها در ایران با ورود دو چیز مهم به این کشور همراه بود. یکی دین حنیف اسلام و دیگری زبان عربی که زبان قرآن و دین جدید بود. ایرانیان باسلام گرویدند و از آن استقبال کردند. شاهنشاهی ایرانی به والی عربی که از شبه جزیره عربستان می‌آمد و بصفات بدوی و دور از تمدن کهن ایران متصف بود مبدل شد و بالطبع استعمال القاب شاهی منسوخ گردید و چون ایرانیان برای راندن عنصر

عرب به تلاشهایی دست زدند سعی کردند که زبان فارسی را زنده کنند، اما این زبان، زبان پهلوی نبود بلکه زبان تازه‌ای بود که در سایه اسلام نمو کرد و چون یکی از لهجه‌های ایرانی بود که رسمیت می‌گرفت واژه‌های «شاه» و «شاه‌شاهان» «پاتیخشا» و «خوتای» با تغییرات مختصری در آن راه یافت. واژه «شاه» که از قدیمترین عهد بکار برده میشد همچنان استعمال گردید. واژه مرکب «شاهنشا» نیز در دوره‌های مختلف اسلامی بصورت‌های گوناگون بکار میرفت و بسطی یافت مثل «شاهنشا» و «شاهنش» و «شهنشه» و «شهنشا» و همچنین دو واژه «پاتیخشای» و «پاتیخشا» بزبان فارسی دوره اسلامی راه یافت و هنوز هم بصورت «پادشاه، پادشاه، پادشاه و پدشاه» بکار می‌رود.

این کلمه در زبان فارسی تنها بمعنای حکمران و ملک نیامده است بلکه معانی مختلف دیگری مثل: بزرگ، عظیم، شریف و برگزیده دارد، چنانکه در ترکیب‌های این کلمه با سایر کلمات دیده میشود مانند، شاه عرب یعنی پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلعم) و شاه مردان که کنایه از علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مصادر تاریخی اسلامی چنین اشاره می‌کنند که لقب «شاهنشا» پس از زوال دولت ساسانی تا مدتی بکار نرفت، سبب این امر آن بود که برای این واژه در زبان عربی معادل «ملك الملوك» را انتخاب کرده بودند و بی‌شک این کلمه در زبان عربی عهد اسلام مفهوم «الله» را داشته است که بر همه ملوک پادشاه است و اسلام تقرب بخداوند را در عمل صالح میدانست نه به سلطه و عظمت و نسب و کبریائی که پادشاهان ایران بدان زینت می‌یافتند.

نخستین سلسله ایرانی که لقب پادشاه را عنوان رسمی خود قرارداد آل بویه بود. فرزندان رکن الدوله حسن (۲۳۳-۳۶۶ هـ) چه آنها که در عراق عرب و فارس و خوزستان و کرمان حکومت می‌کردند و چه آنها که در عراق عجم و بلاد دیلم و گیلان و بلادیکه با اسم جبل (قهستان، کهستان) خوانده میشد فرمانروائی داشتند، سبب انتخاب این لقب و عدم توجه بوییان به القاب اسلامی آن بود که نسب این پادشاهان به شاه ساسانی بهرام گور میرسد، همان بهرام گوری که کتب تاریخ درباب پرورش او در دیار منازره و بدست آوردن پادشاهی ساسانی بکمک ایشان سخنها گفته‌اند و معتقدند که بصفات عربی و خصال بدوی متجلی بود و عربی شعر می‌گفت. بنابراین نسب این خاندان (بوییان) به مؤسس سلسله ساسانی «اردشیر بابکان» میرسد و چون آل ساسان لقب شاهنشا را عنوان پادشاهی خویش قرار داده بودند، آل بویه نیز بدانان تاسی جستند.

افول ستاره خاندان بویه با ظهور دولسلسله جدیدی که در ایران حکومت کردند و اصلاً ایرانی نبودند مصادف شد.

این دو سلسله از جمله ترکانی بودند که پس از اسلام آوردن بایران وارد شدند. یکی از این دو سلسله غزنوی است، محمود غزنوی و فرزندانش قسمتی بزرگ از قلمرو آل بویه را تسخیر کردند و دولتی تشکیل دادند که میانه و جنوب شرقی ایران و قسمتی از کشور هندوستان را شامل میشد. ناحیه غربی و بقیه قسمتهای ایران تحت تسلط سلاجقه که از ترکان قبایل غز بودند قرار گرفت. این دو سلسله لقب «سلطان» را عنوان پادشاهی خود کردند. سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هـ) نخستین امیری بود که این لقب را اختیار کرد. لیکن شعرا و مداحان دستگاه او و با نویسندگانی که در دواوین دولتش بکار مشغول بودند از راه مدح و برای بیشتر تقرب یافتن القاب «پادشاه و شاهنشاه» را در شعر و نوشته خود برای او میآوردند.

«شهریار» یکی دیگر از القاب پادشاهی ایران است که در دوره اسلامی رواج یافت. این کلمه ترکیبی است قدیمی و ما پیشتر از واژه «خشروئیری» که در دوره هخامنشیان رایج بود سخن گفته ایم. سخن ما در اینجا مربوط می شود به کلمه «شتردار» پهلوی که مرکب است از «شتر» بمعنای کشور و «دار» به معنای حافظ و نگهبان و سرپرست. این ترکیب بارها به معنای «پادشاه» آمده و چون اسمی علم رواج یافته بود. کلمه «خدا» (= خدای - خداه - خدات) بمعنی «رب» و «پادشاه» و «آقا» نیز در عهد اسلامی بمعنی پادشاه بکار رفته است و چنانکه گفتیم اصل این واژه در پهلوی «خونای» بوده و عادتاً بمعنی شاه بکار میرفته است و در عهد اسلامی در نواحی زیادی رایج بوده است. مثلاً شاه بخارا که بنام «بخارا خدا» معروف شد و ما نمونه استعمال «بخارا خدات» را در جای کتاب «تاریخ بخارا» تألیف ابوبکر جعفر الزرخمی متوفی بسال ۳۴۸ هجری می بینیم.

در زبان فارسی اسلامی معنای دیگری برای دو واژه «خدا» و «خدایند» آمده و آن عبارت است از «رب» صاحب، رئیس و سرپرست ده. و نیز در ترکیبهای متعددی این کلمه را بکار برده اند مثل «سامان خدای» یعنی پادشاه سامانی، «ناخدا» به معنای کشتیبان (این کلمه در زبان عربی نیز داخل شده و تا با امروز اهل خلیج آنرا در همین معنی استعمال میکنند) «خانه خد» بمعنای خانه کعبه و مسجد، «خانقا» درویشان، «کدخدای» بمعنی رئیس ده و محله و سرپرست خانواده و رئیس قبیله و حاکم و مردی که مسؤول خانواده خویش است و شخص محترم و نیز اصل کلمه و مجرد از ترکیب بمعنای اله جل و علا میآید.

در زبان فارسی اسلامی که بدنبال زبان پهلوی آمده است و بنام زبان دری معروف شده کلمات دیگری که معنای «شاه» را برساند یافته می شود مثل: «تاجور» (صاحب تاج) و «جهاندار» (پادشاه و خسرو) و «خدایو» (پادشاه، یا، وزیر، یا، امیر بزرگ، یا، یکتا و فرید زمان). این لقب

از زبان فارسی بزبان ترکی عثمانی وارد شده و والیان مصر که اول آنها «اسماعیل پاشا» است تا نواده او «عباس حلمی پاشای دوم» از خاندان «محمدعلی» صاحب این لقب بوده اند، و «خدیش» (شاه و رئیس خانواده و شیخ قبیله) و بالاخره «خدایور» بهمان معنی خدیو.

در ایران لقبهای دیگری به معنای گسترده و همه گیر نه بمعنای متداول امروزی و محدود وجود داشته است که افاده معنای «شاه» میکرده و در نواحی مختلف ایران رایج بوده است. مثل «خوارزمشاه» یعنی حکمران خوارزم و شاه آن سامان. این کلمه در ایران پیش از اسلام نیز متداول بوده و بخصوص در مورد خاندانهای ایرانی و ترکی که در این مناطق فرمانروائی میکرده اند مثل آل عراق و آل مأمون و آل اتبز (شاهان و حکام خوارزم) بکار میرفته و تنها به پادشاهان مستقل از دارالخلافه بغداد اطلاق نمی شده بلکه به حکام و والیان تابع پادشاهی معین، بخصوص در دوره غزنوی و سلجوقی اطلاق میگردد.

«شار» لقب دیگری است که به فرمانروایان غرجهستان یعنی حکام نواحی غرب هرات و مشرق بلاد غور که امروز در افغانستان واقع است داده بودند. شاهان طبرستان به «اسپهد» و فرمانروایان دماوند به «مس مغان» (مس بمعنای بزرگ و مغ مرد دینی زردشتی است) و رئیس سرخس به «زادویه» و شاه نسا و ایبورد به «بهمنه» و امیرکش به «نیارون» و حکمرانان فرغانه به «رخشیده» و مرزبانان اشروسته به «افشین» و حکام مرو به «ماهویه» و والیان جرجان به «اناهید» و خدیو بامیان به «شیر» و امیرگوزگانان به «گوزگانان خدای» و شاه بخارا به «بخارا خدای» و شاهان شروان به «شروانشاه» و حاکم ترمذ به «ترمذشاه» و حاکم کابل به «کابل خدای» یا «کابل شاه» و فرمانروایان ایرانی هند به «مهرج» (مه = بزرگ، راج = رای یعنی صاحب رای بزرگ و رهبر قوم و آقای آنها) ملقب بودند. شك نیست که این نامها و القاب ایرانی به حکام این کشور از کوچک و بزرگ اطلاق میشده است و این لقبها در تمام ایران و یا در جزئی از آن در فترتی ظاهر میشد و در فترتی دیگر پنهان و مهمل میگردد، و چه بسا که اثر آن چون يك واژه فقط در کتابهای لغت و تاریخ یافته میشود.

گرچه این نامها و القاب فارسی خالص بودند اما نامهای دیگری که غیر فارسی و غالباً مأخوذ از عربی بود بایران دوره اسلامی وارد شد و از آن جمله است کلمه «امیر» و «میر» (مخفف امیر). پادشاهان سامانی بنام امیر خراسان نامیده میشدند. «ملک» واژه دیگر عربی است که بزبان فارسی راه یافته و بمعنی شاه استعمال شده است و بیشتر از پادشاهان بدان ملقب بوده اند و هنوز هم مورد استعمال دارد و جمع آن در این

زبان بدو صورت آمده است یکی بسیاق فارسی و با اضافه کردن الف و نون «ملکان» و دیگری بسیاق جمع مکسر عربی «ملوک». واژه دیگر عربی که در زبان فارسی دیده میشود واژه «سلطان» است که در فارسی معنای حجت و قادر و پهلوان و شاه را می‌رساند. بنابراین بخلاف معنای محدودی که این واژه در عربی دارد در فارسی دارای معانی بسیاری است و برای محققان ایرانشناس غریب نیست که شاعر بزرگ ایران «سلطان ولد» پسر صوفی و شاعر مشهور «مولانا جلال‌الدین رومی» مؤسس طریقه مولویه که در اکناف عالم اسلامی بخصوص در خلال ایام عثمانی منتشر شده بود بشناسند، و قتیکه چنین شاعری بنام سلطان ولد یعنی پسر سلطان شناخته شود دیگر لقب سلطان در این مقام بمعنای فرمانروائی صاحب لشکر و حاشیه نیست بلکه او درویشی بوده که از دنیاوی جز خرقه‌ای که می‌پوشیده و ایمانی عمیق بخداوند و پرهیزگاری از نعمات دنیا چیزی با خود نداشته است.

اگر به واژه «سلطان» به معنای پادشاه توجه کنیم درمی‌یابیم که این واژه نخستین بار در عالم اسلامی به معنای پادشاه نیرومند و توانا استعمال میشده است و این لقب پادشاهی را عنوان رسمی برای دوخاندان غزنوی و سلجوقی قرار داده‌اند، و نخستین کسی که بدین لقب نامیده شد سلطان محمود غزنوی بود و این بدان معنی نیست که اگر صاحب این لقب بوده است با لقب دیگری چون «شاهنشاه» و «شهریار» و «شاه» و «پادشاه» و «ملک» خوانده نشود.

حال که القاب و نامهای عربی را که در ایران پس از اسلام مستعمل بوده است در اینجا ذکر کردیم بهتر است القابی را هم که بوسیله ترکان در این سرزمین وارد شده است و بزبان فارسی راه یافته است، مورد بحث قرار دهیم، عهد این قبایل ترک با اسلام مقارن بوده است، این قبایل جز زبان ترکی برای سخن گفتن و سواى شمیر برای تفاهم چیز دیگری نداشتند و از میان لقب‌های متداول میان خودشان عنوان‌هایی برگزیده‌اند، مثل «گورخان» که مخصوص قوم ختا بوده است، قومی که با سلطان سنجر سلجوقی جنگ کردند و او را در ۵۳۶ هجری گریزانند.

لقب «خان» نیز از القاب ترکی است که پس از تسلط اقوام ترک در ایران رایج شد، امیران «خانیه» و «ایلک خانیه» و «آل خاقان» و «آل افراسیاب» و فرمانروایان ماوراءالنهر لقب «خان» را برای خود و «خانم» را برای همسر خویش انتخاب کردند (خانم واژه‌ایست مرکب از (خان) و «م» تأنیث). «بیک» واژه دیگری است که معرب آن «بک» و مؤنثش

«بیگوم» (لفظ معرب آن «بیجوم» است) و چون ترک‌زبانان (خا) را (ها) تلفظ می‌کرده‌اند. واژه «خانم» نزد ما اعراب به «هانم» بدل شده و نام هزاران نفر از دختران ما مصریان ازدهاتی و شهرنشین به این نام زیبا مزین گردیده است و حال آنکه مصدر و اشتقاق آنرا نمیدانند و تصور می‌کنند که این نامها بمعنی خوشبختی و فال نیک و آوای شیرین است و این همان تصویری است که ترکان نسبت به همسران امرای خود در باب جمال و فتانت و زیبایی و تجمل آنان داشته‌اند تصویری از خان عاشق و خانم بشکل اسطوره و افسانه‌ای در میان زنان ترک.

واژه «خاقان» هم یکی دیگر از القاب است که با ترکان بزبان فارسی وارد و در ایران شایع شد. این لقب نه تنها در ایران عهد اسلامی رواج داشت بلکه در ادوار قبل از اسلام و در عصر ساسانی نیز متداول بود و به شاهان سمرقند اطلاق میشد.

«تکین» واژه ترکی دیگری است بمعنای امارت و ریاست این کلمه با خراسم علم یا صفت می‌پیوندد تا اسمی مستقل بسازد، در دائرةالمعارف ایرانی (لغت‌نامه دهخدا) این کلمه بمعنی صاحب روی زیبا و اندام خوش آمده است، نامهای زیادی از شاهان ترک نژاد برجای مانده که به این کلمه پیوسته و عنوان رسمی آنان شده است مثل: «بکتکین» و «طغرل تکین» و «البتکین» و «سبکتکین» (پدر سلطان محمود غزنوی) و «نیالتکین» و جز آنان.

واژه «خان» و «خاقان» در زبان عربی نیز استعمال شده و جمع این دو کلمه در این زبان بشکل خوانین و خواقین آمده است. ارزش لغوی این دو کلمه برابر ارزش لغوی کلمه شاه است که جمع آن در عربی بصورت «شاهات» آمده.

